



دوم مارچ 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

## مکتی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان

(قسمت هفتم و آخر)

### روابط با پاکستان بعد از کودتای 26 سرطان 1352

#### بهار زود گذر و فرجام خونین

در مبحث "چرخش بزرگ" به دلایلی اشاره شد که محمد داؤد را ناگزیر ساخته بود تا گذشته های پر از تنش را با همسایگان به عقب گذارد و در راه برقراری روابط دوستانه و نزدیک با دو کشور همسایه - ایران و بخصوص پاکستان بکوشد و در همین راستا روابط افغانستان را با امریکا و عربستان سعودی نزدیک سازد. سفر بوتو به کابل آغاز یک دوره جدید در مناسبات افغانستان و پاکستان بود و سفر هنری کیسنجر به کابل و نحوه مذاکرات چنان خود مانی و دوستانه بود که در تاریخ روابط دو کشور کمتر نظیر داشت. دلیل این چرخش بر علاوه ضرورت به کمک های اقتصادی برای تطبیق پلان هفت ساله اقتصادی کشور، بیشتر مبتنی بر نگرانی جدی محمد داؤد از فعالیت های تخریبی گروه های چپ و راست افراطی بود. محمد داؤد میخواست با نزدیکی به پاکستان و عربستان سعودی نظام جمهوری را از آسیب جناح راست افراطی در امان سازد و اما فعالیت های جناح چپ - "خلق و پرچم" که در داخل کشور نفوذ کرده و به هدایت مراجع شوروی و بوسیله سفارت آن کشور در حال بسیج شدن بود، او را مزیداً نگران آینده ساخته بود. به همین دلیل موصوف به این فکر افتاد تا از وابستگی اقتصادی - سیاسی دیرینه کشور با شوروی به تدریج فاصله گیرد و موقف نظام جمهوری را به حیث یک کشور غیرمنسلک در بین دو قطب جنگ سرد ثابت و استوار نگهدارد.

باید اذعان داشت که این چرخش بزرگ کار ساده نبود که رشته های قدیمی را به یک بارگی پنبه سازد، بلکه ایجاب میکرد تا با تأنی و دقت زیاد در این راه قدم گذاشته شود. کلید حل این مشکل در گام نخست همانا باز کردن گره با پاکستان بود که محمد داؤد باید در مورد ادعا های قبلی خود در رابطه به حقوق مردم پشتون و بلوچ تغییری وارد کند و با پاکستان در این زمینه به نحوی به تفاهم برسد، طوریکه به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد". با آنکه از سفر بوتو به کابل (مورخ 7 تا 12 جون 1976) تا سفر محمد داؤد به پاکستان که متعاقب اشتراک او در کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک منعقد کولمبو (سیرلانکا) صورت گرفت، تقریباً 70 روز گذشته بود و در این مدت کوتاه شرایط و فضای سیاسی چندان تغییر نکرده و پاکستان گام مهم در حل مسائل نگذاشته بود که از این سفر انتظار دست آورد قابل ملاحظه را داشت، ولی باز هم محمد داؤد با این حسن نیت تصمیم گرفت به دعوت بوتو به پاکستان سفر کند تا تحرک آغاز شده در کابل را ادامه دهد.

#### سفر محمد داؤد به پاکستان:

بوتو صدراعظم پاکستان حین سفر خود به کابل از محمد داؤد دعوت رسمی بعمل آورد تا به آن کشور سفر نماید و با قبول این دعوت محمد داؤد تصمیم گرفت در راه برگشت از کولمبو از تاریخ 20 تا 24 اگست 1976 از پاکستان دیدن کند. در حالیکه کابل حین سفر بوتو چندان مراسم پرشکوکت و شأن برای

صدراعظم پاکستان تدارک ندیده بود، اما پاکستان از محمد داؤد برای اقامت چهار روزه در اسلام آباد، لاهور و مری استقبال شایان کرد و در میدان هوایی راولپندی رئیس جمهور "فضل الهی چووری" و نیز بوتو صدراعظم پاکستان از مهمان و هیئت معیتی او پذیرائی نمودند. پاکستانی ها در باغ معروف "شالیمار" لاهور دعوتی ترتیب دادند که در آن هزاران تن از مردم آنجا به استقبال رئیس دولت افغانستان آمده بودند. محمد داؤد در این فرصت خطاب به مردم آنجا گفت: «افغانها شما را برادران خود می‌شمارند... این برادری صرف برادری دنیایی نیست که از همسایگی پدید آمده باشد یا پدیده زمان آنرا به وجود آورده باشد، بلکه این برادری ریشه در روحانیت دارد که از برادری اسلامی و تعالیم پاک اسلامی الهام می‌گیرد... حکومت افغانستان و من خود آرزو دارم که مشکل سیاسی ما رفع گردد و ارتباط ما براساس برادری و دوستی و حسن نیت استوار باشد... حکومت افغانستان و پاکستان برای حل این اختلافات تلاش مینمایند... بخاطر رفع این اختلافات ما بجز از طرق صلح آمیز و مذاکرات رو در رو راهی دیگر نداریم... من یقین دارم که در این راه مهربانی خداوند همراه ما است... تمام اختلافات در یک یا چند مجلس حل نمیشوند، مگر حسن نیت و جدیت در هر گفتگو این امید را بار می آورد که ما یک گام به سوی هدف خویش نزدیک شویم.» (غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، صفحه 180 - 181)

بوتو حین مذاکرات در مورد رهائی سران پشتون و بلوچ از زندان مشکلات موجود حکومت خود را در قبال معضله "جنرالها" تشریح کرد و علاوه نمود که نظر محکمه میتواند بر نظر جنرالها فوقیت داشته و هرگاه موضوع رهبران زندانی به محکمه رویت داده شود، کار رهائی آنها ساده تر پیش میرود. محمد داؤد به بوتو گفت: «این کار خود شما است، مگر من برآنچه که تأکید دارم، یک موافقه قابل قبول است و ختم حالات موجود که [دوام آن] به سود هیچ طرف نیست. عدم اعتماد پشتونها و بلوچ ها برحکومت پاکستان یک چیز خیالی نیست. برای حکومت ضرور است که به سوی کسب اعتبار گام بردارد... حکومت شما به عنوان نشان دادن حسن نیت، رهبران پشتون و بلوچ را موقع بدهند تا با آنها بصورت آزاد و برابر مذاکره نمایند»؛ بوتو در جواب ابراز امیدواری کرد که: «این مشکلات جانبی است و با آمدن امنیت در بلوچستان تاحد زیاد حل میگردد» و علاوه نمود که: «برای من روزی، روز خوشحالیست که از یک صلح روشن و بی ابهام با آنها افغانستان را آگاه سازم»؛ محمد داؤد در برابر او گفت: «افغانستان به همه گروه های نیدخل خیرخواه است، پشتونها و بلوچ ها که بخواهند صلح کنند، افغانستان بصورت آشکار آنها را می پذیرد، یا اگر آنها بخواهند، او در یک اعلان سه جانبه میتواند اشتراک کند.» (مأخذ بالا... صفحه 181 - 182)

موضوع مهم در مذاکرات هیئت ها همانا مطرح ساختن خط دیورند به حیث سرحد بین المللی بود که هیئت پاکستانی میخواست آنها را در اجندای مذاکرات قرار دهد، ولی هیئت افغانی با این دلیل که همچو موضوع مهم و بزرگ را نمیتوان در همچو مجلس کوچک زیر بحث گرفت، از صحبت پیرامون آن طفره رفت. در ختم سفر وقتی اعلامیه مشترک نشر شد، در آن هر دو طرف بدان اصولی تأکید کردند که قبلاً در اعلامیه کابل نشر شده بود و وعده دادند که برای رسیدن به یک راه حل مذاکرات خویش را مطابق روحیه کابل ادامه بدهند. صمد غوث در کتابش می نویسد: «در مراجعت به کابل من از محمد داؤد سؤال کردم که بوتو چه فکری داشت؟ او بدون تأمل جواب داد: "در این شکی نیست که بوتو یک سیاستمدار و بسیار شخص زیرک است، مگر من میدانم که به او چقدر میشود باور کرد"» (مأخذ بالا... صفحه 187)

با آنکه این سفر طوریکه پیشبینی می شد، دست آورد مهم نداشت، اما روابط میان دو کشور را باز هم بهتر ساخت و به تجارت ترانزیت سهولت مزید فراهم گردید، چنانکه به ورود گندم از هند از طریق پاکستان اجازه داده شد و خدمات هوایی که از سال 1974 بین دو کشور متوقف شده بود، دوباره آغاز گردید.

### آخرین دیدار بوتو با محمد داؤد:

آخرین دیدار بسیار کوتاه و عاجل و آن وقتی بود که اوضاع در داخل پاکستان در بحبوحه انتخابات بسیار متشنج و برای بوتو که تلاش داشت که حزب او برنده انتخابات شود، دشواریهای زیاد را بار آورده بود. صمدغوث که آنوقت به حیث معین وزارت خارجه ارتقا یافته بود، می نویسد: «ما باردیگر بوتو را در نهم جون 1977 دیده بودیم، در برگشت از تهران او برای دیدن داؤد یک شب معطل شده بود. بوتو در انتخابات عمومی 1977 نیرنگی بکار برده بود و در عرصه سیاسی عمیقاً مصروف بود. با داؤد بگونه غیررسمی در هنگام صرف غذای شب ضمن گفتگوها تلاش داشت مظاهرات و نا آرامی هایی را که از اثر مداخله او در مسائل انتخاباتی در پاکستان جریان داشت، کوچک نشان دهد. او گفت که مخالفین آن به اصطلاح فریبکاری را بسیار بسط داده اند. او اظهار تأسف کرد که با پدید آمدن حالت غیرعادی در پاکستان نتوانسته است در رهائی زندانیان سیاسی موفق شود. داؤد به او گوش داده بود و در اخیر برای او تأکید کرد که در رهائی رهبران پشتون و بلوچ تأخیر نکند. بوتو جواب داد که او این مهمترین موضوع را فراموش نمیکند و هنگامیکه آن حالت نا آرام عادی شود، نخستین اقدام او حل این مسئله خواهد بود.» (غوث، مأخذ بالا... صفحه 187 - 188)

هیچکس نمیداند که فردا چه رخ خواهد داد و بوتو نیز نمیدانست که سرنوشت او و حکومتش بدست جنرالان نظامی - اغلب دست پرورده و گماشته خودش چگونه تغییر میکند. قوای مسلح پاکستان در شب پنجم جولای 1977 حکومت بوتو را سرنگون کردند و جنرال ضیاء الحق لوی درستیز قوای مسلح پاکستان قدرت را در دست گرفت و حکومت نظامی را اعلان نمود. برکناری بوتو از قدرت با آنکه برای محمد داؤد خبر خوش نبود، اما محمد داؤد سلسله تماس های خود را در مسیری که جدیداً آغاز یافته بود، ادامه داد.

### محمد داؤد و ادامه تلاشها با جنرال ضیاء:

پس از موفقیت کودتا و استقرار حکومت نظامی در پاکستان جنرال ضیاءالحق رهبر نظامی پاکستان به محمد داؤد اطمینان داد که حکومت او اعلامیه مشترک افغانستان و پاکستان را پذیرفته و ازای آن اقدامات حسن نیت خود را نه تنها ادامه، بلکه توسعه میدهد و از محمد داؤد تقاضای دیدار نمود. محمد داؤد با این پیام جنرال ضیاء دلگرم شد و از جنرال ضیاء دعوت کرد هرچه زودتر به کابل سفر کند. ضیاء در اکتوبر 1977 به کابل آمد و بین آنها دو دیدار خصوصی صورت گرفت. صمد غوث که یگانه شخص حاضر در این دیدارها بود، می نویسد که: پس از اظهارات هردو جانب درباره اهمیت روابط نیک بین دو کشور و تجارب تلخ گذشته، جنرال ضیاء دور کردن موانع را از راه صلح عاجل افغانستان و پاکستان وعده داد و گفت: «این نکته بسیار ضرور است که هردو کشور مسلمان و همسایه برای زندگی برادرانه تلاش کنند. دشمنی فعلی میان افغانستان و پاکستان هر دو

کشور را به خطرات زیادی مواجه کرده است.» هر دو زعیم موافقه کردند تا در آغاز سال آینده مذاکرات خویش را در پاکستان ادامه دهند.

به تاسی از این توافق رئیس جمهور محمد داؤد پس از سفرهای رسمی به چند کشور بتاریخ پنجم مارچ 1978 از دهلی به راولپندی آمد و بین هردو زعیم مذاکرات بطور خصوصی صورت گرفت. جنرال ضیاء از انکشاف اوضاع در پاکستان معلومات مفصل ارائه کرد و محمد داؤد از اینکه رهبران پشتون و بلوچ از زندان رها شده اند، ابراز امتنان نمود و گفت که: «آینده پشتونها و بلوچها بصورت مکمل در دست خود آنها است، در این ارتباط افغانستان با فیصله آنها موافق خواهد بود» و بدون آنکه نام از کشوری ببرد که واضحاً مقصدش از شوروی بود، علاوه کرد که: «چنان کشورهای وجود دارند که از ارتباط نیک میان افغانستان و پاکستان خوش نیستند و از نظر نظامی در این منطقه نوار خطرناک چپ است که میتواند استحکام هردو کشور را صدمه بزند.» محمد داؤد ضمن گزارشی که چگونه و روی کدام انگیزه ها مناسبات بین دو کشور طی سالهای گذشته به تشنج گرائیده بود، توضیحات داد و در اخیر تصریح کرد: «فعلاً که افغانستان و پاکستان حساسیت های خویش را کنار گذاشته و در حل مسائل خویش حسن نیت دارند، این حتمی است که آنها چنین یک شگافی را دیگر ایجاد نمیکنند که بار دیگر آنها را از هم جدا کند. ولی راه حل نهایی خالی از مشکلات نیست، مگر مطمئن است که هردو کشور با فعالیت های مشترک همه این موانع را مرفوع می سازند.» جنرال ضیاء با اظهار ممنونیت به تائید گفتار محمد داؤد پرداخت و افزود که: هردو حکومت باید تشییع و فراز راه حل نهایی را خوب ملاحظه کرده با احتیاط و بیداری به پیش گام بگذارند و حل نهایی را در شرایط بهتر و وقت مناسب میگذارند. (غوٹ، مأخذ بالا.. صفحه 188 تا 191)

محمد داؤد در دومین سفر خود به پاکستان ضمن آنکه با بعضی از رهبران پشتون و بلوچ از جمله عبدالولی خان، غوث بخش بزنجو، عطا الله منگل، خیربخش مری و دیگران طی یک گردهمایی دیدار کرد، بار دیگر در باغ شالیمار لاهور در حضور جم غفیری از مردم آنجا بیانیه مختصر ایراد نمود و در ختم بیانیه خود شعر مشهور اقبال قرائت کرد:

آسیا یک پیکر آب و گل است +++ ملت افغان در آن پیکر دل است

از فساد او فساد آسیا +++ از گشاد او گشاد آسیا

### چرا محمد داؤد در موضوع پشتونستان "سخت گرفت و اما سست یله کرد"؟

در قسمت اول این نوشته از دو اصطلاح "منافع متقابل" mutual interests و نیز از "اختلاف منافع" conflict of interests صحبت بعمل آمد و شرحی مختصر در باره تقدیم شد که چگونه منافع متقابل یا اشتراک منافع موجب همکاری بین دو فرد، دو جمعیت و دو کشور میگردد و برعکس برخورد و یا اختلاف منافع دوست ها را از هم دور و حتی به خصم یکدیگر تبدیل میکند. این پیش آمد در سیاست که میگویند "دوست و دشمن نمی شناسد"، یک اصل قبول شده بخصوص در روابط بین دو کشور محسوب میشود. نکته ای مهم دیگر در این ارتباط تفکیک بین "هدف" و "وسیله" است که بسا مواقع ناظران رویدادهای سیاسی را در شک و تردید واداشته و بازی سیاسی با چنان مهارت آغاز میشود که تفکیک بین آن دو را در ذهن دیگران مشکل میسازد.

د پانو شمیره: له 4 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

وقتی محمد داؤد به صدارت رسید، یکی از اهداف مهم او کشاندن افغانستان بسوی تحول و ترقی بود و او به این نظر بود که با موجودیت یک حکومت ضعیف و دچار بحران سیاسی و در عین زمان با ناتوانی اقتصادی که افغانستان گرفتار آن بود، هرگز قادر نخواهد بود این آرمان بزرگ و این هدف مهم و اساسی را تحقق بخشد، بخصوص که حکومت جدید تشکیل پاکستان قدم بقدم در تخریب نظام افغانستان به شیوه های مختلف دست بکار بوده است. حکومت افغانستان تا آنوقت از نظر نظامی در وضع بسیار ابتر قرار داشت که حتی برای فرو نشاندن بعضی نا آرامی های سرحدی ناشی از تحریکات پاکستان فاقد توان لازم بود. لذا محمد داؤد مجبور بود برای تحقق تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشور که هدف اساسی و مهم او محسوب می شد، نخست به تقویه بنیه نظامی کشور بپردازد تا از آن طریق زمینه تحولات بعدی مورد نظر خود را تدریجاً در عمل فراهم سازد. او در اینکار از تجربه تلخ دوره امانی آموخته بود که چگونه عدم توجه لازم به تقویه بنیه نظامی سرنوشت کشور را بدست عقبگرایان سپرد و تحول را سرنگون کرد.

در تشنید روابط افغانستان با شوروی وقت در آن سالها که مناسبات بین افغانستان و پاکستان حسنه نبود و شوروی میخواست در پاکستان که شامل پیمان نظامی با امریکا بود، با حمایت از ناراضیان پشتون و بلوچ نا آرامی و درد سر ایجاد کند. افغانستان با استفاده از وضع ناشی از جنگ سرد بین دو قطب قدرت شرق و غرب، منافع خود را از یکطرف در وارد کردن فشار بر پاکستان می دید و از طرف دیگر با این وسیله تلاش میکرد تا از طریق نزدیکی با شوروی بر تقویت بنیه نظامی خود که تا آنوقت در سطح بسیار ابتدائی قرار داشت، بیفزاید و در عین زمان با دسترسی به کمک های اقتصادی هدف کلی خود را جهت اعمار زیربنای اقتصادی بخصوص در ساحه سرکسازی، انرژی برق و اعمار بند و انهار و انکشاف معارف بپردازد. نتیجه این سیاست همانا تحول بزرگی بود که افغانستان را از وضع قرون وسطائی به سمت دگرگونی های جدید در ساحات مختلف طی دوره ده ساله صدارت محمد داؤد خان کشاند که یک واقعیت غیرقابل انکار است.

با شرح دو پراگراف بالا امید است منافع مشترک بین حکومت افغانستان و حکومت شوروی در قضیه پشتونستان که تقریباً تا دو و نیم دهه ادامه یافت، روشن شده باشد، اما وقتی اوضاع طوری انکشاف کرد که روابط شوروی و افغانستان در دوره جمهوریت با گذشت هرروز به سمت تضاد منافع تغییر مسیر داد و فضای اعتماد متقابل برهم خورد، طوریکه در این نوشته به تفصیل بیان گردید، لزوم ادامه جدال با پاکستان نیز جای خود را به لزوم دوستی و تفاهم با آن کشور داد.

از روز ایجاد پاکستان تا امروز کمترین موردی را میتوان پیدا کرد که حکومت مختلف افغانستان طی دوره شاهی و جمهوری داعیه پشتونستان را با ادعای ارضی یعنی الحاق سرزمین پشتونها و بلوچ های آنطرف خط دیورند به خاک افغانستان مطرح کرده باشند، بلکه در اوایل ادعا بر سرحق تعیین سرنوشت برای آنها بود که به تدریج لحن آن به ادعای اینکه باید به آنها عین حق در چارچوب قانون اساسی پاکستان داده شود که برای مردم سند و پنجاب داده شده است، تغییر کرد. در این راستا شعار های مثل اینکه "ما خط مرده دیورند را نمی شناسیم" در مظاهرات سالهای پرتشنج در روابط دو کشور بیشتر معمول بود و هنوز هم است. از این معلوم میشود که معضله بنام "پشتونستان" در واقعیت امر کمتر به حیث هدف، بلکه در طول سالهای پرتشنج بیشتر به حیث وسیله فشار متقابل علیه پاکستان بکار گرفته شده است، فشاری که هم افغانستان میخواست در برابر فشارهای وارده از جانب

پاکستان از ان استفاده نماید و هم شوروی میخواست با حمایت از افغانستان این داعیه را بخصوص بوسیله شخصیت های وابسته به خود در بین پشتونها و بلوچ ها آنطرف خط دیورند که نفوذشان در آنجا قابل ملاحظه بود و همیشه از طرف مسکو حمایت می شدند، زنده نگهدارد و تقویه کند. گفته میشود که حتی یک قسمت زیاد مصارف ذهنیت سازیها برضد حکومت پاکستان ازطرف شوروی غیرمستقیم پرداخته می شد.

از آنجائیکه داعیه پشتونستان در اصل یک "وسيله" بود برای افغانستان به هدف تولید فشار متقابل علیه پاکستان و برای شوروی به هدف پیشبرد مقاصد رقابتی در جنگ سرد و گسترش نفوذ آن کشور به نقاط مورد نظر، لذا وقتی هدف تغییر کند و دیگر لزوم حرکت موازی در قضیه پشتونستان بین حکومت افغانستان و شوروی مطرح نباشد و حتی منافع شوروی و افغانستان درتقابل هم قرار گیرند، واضح است که با تغییر هدف، وسیله نیز تغییر میکند.

در این نوشته کوشش بعمل آمد تا به این موضوع روشنی انداخته شود و واضح گردد که چرخش بزرگ محمد داؤد یک ضرورت حیاتی برای افغانستان بود که در موقع مناسب به آن اقدام گردید. ایجاد فضای دوستانه با پاکستان و کوشش برای پیدا کردن راه حل های آرامش دهنده که یکی از نقاط مهم این چرخش بود، نیز یک اقدام تاریخی و به نفع مردم هردو کشور محسوب می شد. حتی احتمال داشت در صورت مساعدت زمان در مورد خط دیورند به حیث سرحد بین دو کشور نیز اقدامات مقتضی رویدست گرفته شود. اگرچه این چرخش بزرگ و در قبال آن تعقیب یک سیاست دوستانه با پاکستان بر تعداد مخالفان محمد داؤد (علاوه بر جناح راست و چپ افراطی) در داخل کشور افزود و هوادارن حزب "افغان ملت" و یک تعداد دیگر از طرفدارن داعیه ارضی در جمع مخالفان محمد داؤد پیوستند و عده ای دیگر با یکی از پشتونهای آنطرف خط بنام اجمل ختک که از مدتی در کابل به حیث مهمان حکومت اقامت داشت و با خلقی ها و پرچمی های همساز و هم آواز بود، منزلش در کارته سه کابل به مرکز فعالیت های مخفی ضد داؤدی تبدیل شده بود. او پس از سفر بوتو به کابل و ایجاد فضای دوستانه با پاکستان می کوشید تا ذهنیت مردم را در برابر چرخش محمد داؤد بطور منفی تحریک نماید. علاوه برآن تغییرات بزرگ و مهم دیگر در منطقه نیز طی چند سال اوضاع را از روال عادی آن بیرون کرد و به سمت یک حالت دگرگونه سوق داد، چنانچه کودتا نظامی در پاکستان و بعداً محکومیت بوتو به اعدام، سقوط جمهوری در اثر کودتای ثور در افغانستان و چندی بعد انقلاب اسلامی در ایران و سقوط نظام سلطنتی در آن کشور - همه حوادثی بودند که در اثر آن چهره های جدید سیاسی با کارنامه های متفاوت در منطقه ظهور کردند.

### **فرجام خونین: کودتای 7 ثور 1357 و سقوط نظام جمهوری:**

رئیس جمهور محمد داؤد دیگر آن داؤد خان صدراعظم در امور خارجی نبود. پس از کودتای 26 سرطان 1352 بین او و شوروی این بار یکبازی مغلق و نهایت خطیر برای هردو جانب جریان داشت. آنچه ظاهراً طی دو سال اول گذشت، نشانه ای از خواسته های واقعی هردوطرف نبود. محمد داؤد در اول میخواست از نیروی چپگراها در اردو به نفع خود در راه اندازی کودتا استفاده نماید و پس از موفقیت کودتا و استحکام نسبی نظام جدید تدریجی آنها را برکنار کند و خودش با تأسیس یک حزب ملی در بین "چپ و راست" و حفظ توازن بین "شرق و غرب" مبتنی بر اصل عدم انسلاک پایه های نظام جدید را مستحکم سازد. اما گروه چپگرا های خلقی و پرچمی که خود شان و یا رهبران شان روابط نزدیک با سفارت شوروی در کابل داشتند و حتی بعضی شان با مقامهای دیگر شوروی به



تماس بودند و از آنطرف رهنمائی می شدند، برعکس در نظر داشتند تا از شهرت و نام محمد داؤد استفاده کرده به سهولت و بدون مقاومت، رژیم شاهی را بوسیله کودتا سرنگون کنند و بعد قدم بقدم در نظام جدید نقش خود را در قدرت بیشتر ساخته و با استفاده از آن خود را به تدریج آماده برای کسب کامل قدرت سازند.

این بازی خطرناکی بود که بین دو جناح کودتای 26 سرطان در پیش گرفته شد و اگر اوضاع به نحوی که در پنج سال جمهوری درحال پیشرفت بود، ادامه می یافت، چانس نجات وطن از مصیبت بعدی بیشتر می شد و دست گماشتگان مسکو از دامن وطن کوتاه میگردید. مگر مقامات شوروی وقتی متوجه شدند که چرخش محمد داؤد بسوی غرب و کشورهای اسلامی و ایجاد روابط نزدیک با دو کشور همسایه درحال گسترش مییابد و درعین زمان محمد داؤد تصفیه هواداران شوروی را از حکومت آغاز کرده است، به این نظر آمدند که اگر وضع با این منوال پیش برود، بزودی ممکن است سرمایه گذاری طویل المدت شوروی در افغانستان از هم بپاشد و این کشور از وابستگی شوروی بیرون شود. با آنکه شورویها میدانستند که حزب دموکراتیک خلق هنوز به مرحله نرسیده است که زمام امور را مستقل در دست گیرد، با آنهم برای رفع خطر فوق لازم دیدند تا در قدم اول هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق را مجبور به وحدت عمل سازند و در قبال آن با راه اندازی یک کودتا به جمهوری محمد داؤد پایان دهند. درحالیکه شورویها در اول به این فکر نبودند و میخواستند محمد داؤد خان را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی نامعلوم و آماده شدن تدریجی شرایط برای گماشتگان خود، برسر اقتدار نگهدارند و این دوره به نظر آنها باید تا زمانی ادامه می یافت که محمد داؤد برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع می شد. واضح بود که این دو هدف متضاد و این بازی خطیر، روزی در یک نقطه تصادم میکرد و یک انفجار خونین را با ر می آورد. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی محمد داؤد خان روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکارتر میساخت.

عمال کی.جی.بی و سفارت شوروی در کابل به همین منظور در اواخر سال 1355 (1976) کوشیدند تا در قدم اول بین دوجناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. آنها میدانستند که اینکا ساده نیست و اختلاف بین این دوجناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود. احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری رژیم، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت، بر هر دو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند.

به صد مشکل سران خلقی و پرچمی به تفاهم رسیدند، البته به استثنای میراکبر خیبر از جناح پرچم که معتقد بود: حزب هنوز آماده گرفتن قدرت نیست و اختلافات درون حزبی کاملاً حل نشده، بجای کودتا باید از طرق مبارزات سیاسی برای یک مدت استفاده کرد. (برای شرح مزید، دیده شود مقاله: "مسأله وحدت خلق و پرچم - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 13 می 2015)

شام 28 حمل 1357 جسد میراکبر خیبر در جاده بین صحت عامه و چارراهی میکروریان پیدا شد که به ضرب گلوله بطور مرموز به قتل رسیده بود و قاتل او هرگز پیدا نشد. بعضی ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی آنرا مربوط به اختلاف درون حزبی و رقابتهای ذات البینی اراکین حزبی خواندند و مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند و عده

دیگر انگیزه قتل را انشعاب از پرچم و مخالفت خیبر با بیرک کارمل وانمود کردند. ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال کی.جی.بی روی انگیزه که فوقاً ذکر شد، به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار مییابد. زیرا سفارت شوروی می بایست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد، بلکه مرگ او را وسیله اتحاد بالقوه حزبی و سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند و علاوه با قتل خیبر سفارت شوروی خواست زمینه هرج و مرج و نیز تحرک و نا آرامی را در شهر ایجاد نماید تا بدانوسیله پلان کودتا را در جوار این نا آرامی و بی نظمی عمدی به پیش ببرد. روز تشییع جنازه خیبر اوضاع در کابل دگرگون شد و وابستگان حزبی و از همه بیشتر تماشاچیان، در یک صف طویل به راه پیمائی و شعار دادن پرداختند و جنازه را با عبور از نقاط مزدحم شهر بردوش کشیده در حوالی بالاحصار به خاک سپردند و سران حزبی به ایراد بیانیه های انقلابی پرداختند که شدت کلام آنها علیه حکومت قبلاً سابقه نداشت.

حکومت با مشاهده اوضاع درصدد بازداشت یک عده از سران حزبی (خلق و پرچم) برآمد و در شب 5 ثور اسمای بازداشت شدگان از طریق رادیو اعلان شد. پس فردای آن هنگامیکه محمد داؤد مجلس وزرا را در ارگ دائر کرده بود تا برسر نوشت حزبیها و اوضاع جاری تصمیم بگیرد، ناگهان در حوالی ساعات ده بجه قبل از ظهر تانکها از قوای 4 به شهر ریختند و بین قوای گارد ارگ و کودتا چیان جنگ شدید آغاز شد. حوالی ظهر طیاره ها بر فضای کابل به پرواز درآمدند و شروع به بمباردمان ارگ کردند. جنگ در بیشتر ساحات کابل گسترش پیدا کرد و قطعات نظامی یکی پی دیگر بدست شورشیان افتادند. شب حملات شدیدتر شد و در حوالی صبح ارگ جمهوری سقوط کرد.

بساعت 7 شام اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان به عبارت ذیل به پشتو و دری از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید:

«سردار محمد داؤد، آخرین فرد خاندان مستبد سلطنتی نادرخان، این عوام فریب بینظیر تاریخ و خائن به اراده خلق افغانستان، برای همیشه از میان رفت. حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دست آوردهای انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر، وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

نشر این اعلامیه بیانگر سقوط رژیم جمهوری و از بین رفتن مؤسس آن محمد داؤد بود. در این حادثه المناک نه تنها محمد داؤد، بلکه 20 تن از اعضای فامیل او، به شمول خانمش (خواهر محمد ظاهر شاه)، سه پسر، دو دختر، دو عروس و تعدادی از نواسه های خوردهسالتش، همچنان برادر رازدار و با وفایش محمد نعیم و یک خواهرش با خواهر دیگر محمد ظاهر شاه که همه در این روز مصیبت بار در یک اتاق بزرگ ارگ گردهم آمده بودند و نمیدانستند چه سرنوشتی در انتظار آنها است، همه آنها با عده ای چند از اراکین دولت وفادار به محمد داؤد زیر رگبار مسلسل خلقی و پرچمی ها جام شهادت نوشیدند و با وقوع این حادثه دامن کشور به لجن زار تاریخ کشانیده شد و راه های رفته بسوی امن و صلح دوامدار توأم با ترقی و رفاه در کشور به سمت جنگ، نا امنی، ویرانی و کشتار صدها هزار و مهاجرت ملیونها افغان به دیار غربت و از همه مهمتر به این واقعیت تلخ منتهی شد که پاکستان را حاکم بر اوضاع کشور ساخت و از آن روز تاکنون که تقریباً چهار دهه میگذرد، افغانستان و مردم آن دیگر روی آرامش و امن را ندیدند.

(پایان قسمت هفتم و ختم نوشته)